



سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی

گامگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

استاد حکیم و دانشور حقیقت جو ناصر خسرو قبادیانی بلخی (یا مروزی) از جمله بزرگترین نویسندگان و شاعران و اندیشه‌مندان ایران زمین است. او به سال ۳۹۴ هـ.ق در روستای قبادیان بلخ به دنیا آمد و از روزگار خردی به دانش‌آموزی و فراگیری قرآن کریم، ادب پارسی و تازی، ملل و نحل، الهیات، حساب و هندسه، نجوم، طب و داروشناسی، و... موسیقی پرداخت. وی به کتاب علاقه فراوانی داشت، در سفر کتابهای خود را به همراه می‌برد و گاه می‌شد که آنها را بر شتر حمل می‌کرد و خود پیاده طی طریق می‌نمود.

در جوانی به دربار امیران راه یافت و به مراتب عالی رسید. در بارهای محمود و مسعود را دید. تا چهل و سه سالگی شغل دیوانی و دبیری داشت و فی الجمله قرب و منزلتی عظیم داشت. اما رؤیایی

صادقه، آن چنان که خود گفته، او را از خواب چهل ساله بیدار کرد. به سفر پرداخت. با دانشمندان و عالمان نشست و برخاست کرد و سرانجام دل بر مذهب اسماعیلی نهاد، و در اندک مدت از بزرگان این مذهب شد؛ و هنر و اندیشه والای خود را نیز لاجرم در خدمت بدان صرف کرد. ناصر خسرو پس از بازگشت از سفر به تبلیغ این مذهب پرداخت اما مورد تکفیر و تعقیب پیشوایان مذاهب اهل سنت و سلجوقیان قرار گرفت. ناچار، مدتی به مازندران پناه برد که اسبیدان آن شیعه مذهب بودند و علویان در آن جا نفوذ و قدرتی داشتند. ناصر سرانجام به کوهستان بدخشان رفت و بیست و پنج سال آخرین عمرش را در آن جا گذراند. او در سال ۴۸۱ هـ.ق در میکان درگذشت و همان جا نیز به خاک سپرده شد.

آثار ناصر خسرو بسیار است؛ که بعضی حتما از اوست، مانند: دیوان اشعار، جامع الحکمتین [جامع حکمت یونان و اصول عقاید اسماعیلیان]، خوان الاخوان، زادالمسافرین، گشایش و رهایش، وجه دین، و سفرنامه. در انتساب برخی آثار دیگر مانند روشنائی نامه به او محل تردید است و از آثاری مانند بستان العقول (= بستان العقل) و دلیل المتحیرین نشانی در دست نیست.

سفرنامه ناصر خسرو در میان آثار تروی جایگاه خاصی دارد. این احتمال در باره این کتاب می رود که: خلاصه ای است از اصل که مفصل تر و مشروح تر بوده، توصیف های دقیق و جالب نویسنده ای که دیدی ژرف و عمیق داشته، سبب شده تا این سفرنامه از خواندنی ترین کتابها برای ایرانیان محسوب شود. زنده یاد جلال آل احمد که از بزرگ ترین و اثرگذارترین نویسندگان معاصر است، از تأثیر این کتاب کوچک در شیوه و روش نگارش خویش یاد کرده است.

سفرنامه زیبای این حکیم و شاعر نامور ایرانی بارها در ایران و کشورهای دیگر به طبع رسیده است. مهم ترین، دقیق ترین و بهترین تصحیح و تحشیه این اثر ارجمند توسط استاد سید محمد دبیر سیاقی (از یاران و همراهان مرحوم دهخدا در سازمان لغت نامه) انجام گرفته که نخستین بار در ۱۳۳۵ هـ.ش و پس از آن [با توضیحات و حواشی بسیار] در سالهای اخیر نیز انتشار یافته است. استاد محترم آقای نادرزین پور نیز بر اساس چهار نسخه چاپی (از جمله طبع جناب دبیر سیاقی) در مجموعه سخن پارسی (به دبیری استاد احمد سیمعی) متن سفرنامه را با فهرس و شرح لغات و نامها انتشار داده اند، که از لحاظ جنبه های آموزشی برای دانش آموزان و دانشجویان بسیار مفید است. منتخب سفرنامه و توضیح مختصر حاضر از طبع اخیر برگرفته شده و تقدیم دوستداران ادب پارسی می شود.

○ شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر به هوش باشی، بهتر». من جواب گفتم که: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند». جواب داد که: «بی خودی و بی هوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بی هوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید». گفتم که: «من این از کجا آم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد». و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.

[شنیدم که جوینده یابنده باشد به معنی درست آمد این لفظ باری به کام دل خویش یاری گزیدم که دارد چو یار من امروز یاری؟] فرخ سیستانی

○ پنجم محرم سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۸هـ.] دهم مردادماه سنه خمس عشر و اربعمائه [۴۱۵] از تاریخ فرس، به جانب قزوین روانه شدم و به دیه قوهه رسیدم. قحط بود و آن جا يك من نان جو به دو درهم می دادند. از آن جا برفتم، نهم محرم به قزوین رسیدم. باغستان بسیار داشت، بی دیوار و خار؛ و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود. و قزوین را شهری نیکو دیدم، با روی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهای خوب، الا آن که آب دروی اندک بود و منحصر به کاریزها در زیر زمین. و رییس آن شهر مردی علوی بود و از همه صناعات [صنعت گران] که در آن شهر بود کفشگر بیشتر بود.

○ بیست و ششم محرم از شمیران [در طارم] برفتم. چهاردهم صفر را به شهر سراب رسیدم، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعیدآباد بگذشتم. بیستم صفر سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۸هـ.] به شهر تبریز رسیدم - و آن پنجم شهریورماه قدیم بود - و آن شهر قصبه [= شهر میانین = مرکز آذربایجان است، شهری آبادان. طول و عرضش به گام پیچودم، هر یک هزار و چهارصد بود. مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد، شب پنج شنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۴هـ.] و در ایام مستترقه بود پس از نماز خفتن. بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود. و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند.

○ در آن شهر [مَعْرَةُ الْعَمَّان] مردی بود که او را ابوالعلائی معری می گفتند. نابینا بود. و رییس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان. و خود، همه شهر او را چون بندگان بودند. و خود طریق زهد پیش گرفته بود. گلیمی پوشیده و در خانه نشسته و نیم من نان جوین را تپه کرده که جز آن هیچ نخورد. و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می سازند مگر به کلیات که رجوعی به او کنند. و وی نعمت خویش از هیچ کس دریغ ندارد، و خود صائم الدهر قائم اللیل باشد و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود. و این مرد در شعر و ادب به درجه ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مقررند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست.

او علی الدهر من دماء الشهداء
ن علی و نجله شاهدان
فهما فی اواخر اللیل فجرأ
ن و فی اولیاته شفقان
نبتا می قمیصه لیجئ ال
حشر مستدعیاً الی الرحمن
شعر از ابوالعلائی است و در رثاء امام علی (ع) و فرزندش سروده شده.
برای برگردان پارسی شعر رجوع کنید به ادبستان، ۳۸، بهمین ۷۱، ص ۱۸

○ پنجم رمضان سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه [۴۳۸هـ.] در بیت المقدس شدید. يك سال شمسی بود که از خانه بیرون آمده بودیم و مادام در سفر بوده که به هیچ جای مقامی و آسایشی تمام نیافته بودیم. بیت المقدس را اهل شام و آن طرف، قدس گویند. و از اهل آن ولایات کسی که به حج نتواند رفتن، در همان موسم به قدس حاضر شود، و به موقوف بایستند، و قریانی عید کند، چنان که عادت است. و سال باشد که زیادت از بیست هزار خلق در اوایل ماه ذی الحجه آن جا حاضر شوند و فرزندان بزد و سنت کنند. و از دیار روم و دیگر بقاع، همه ترسایان و جهودان بسیار آن جا روند به زیارت کلیسا و کشت که آن جاست.

مسجد اقصی و آن، آن است که خدای عز و جل، مصطفی را صلی الله علیه و سلم، شب معراج از مکه آن جا آورد. و از آن جا به آسمان شد، چنان که در قرآن آن را یاد کرده است: سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی [پاکی و بی عیبی آن را که بنده خویش را، در پاره ای از شب، از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد / بخشی از آیه ۱، سوره الاسراء]، و آن جا را عمارتی به تکلف کرده اند و فرش های پاکیزه افکنده، و خادمان جداگانه ایستاده، همیشه خدمت آن را کنند.

○ مدینه رسول الله، علیه السلام، شهری است برکناره صحرائی نهاده، و زمین نمناک و شوره دارد، و آب روان است اما اندک، و خرماستان است. و آن جا قبله سوی جنوب افتاده است. و مسجد رسول الله، علیه الصلوة والسلام، چندان است که مسجد الحرام. و حظیره رسول الله، علیه السلام، در پهلوئی منبر مسجد است، چون رو به قبله نمایند جانب چپ، چنان که چون خطیب از منبر ذکر پیغمبر، علیه السلام، کند و صلوات دهد، روی به جانب راست کند و اشاره به مقبره کند. و آن خانه ای مخمس است، و دیوارها از میان ستون های مسجد برآورده است، و پنج ستون در گرفته است. و بر سر این خانه همچو حظیره کرده به دارافزین [مجری که در جلو اتاق بین دو در سازند؛ طارمی، نرده]، تا کسی بدان جا نرود، و دام در گشادگی آن کشیده تا مرغ بر آن جا نرود. و میان مقبره و منبر هم حظیره ای است از سنگ های رخام کرده، چون پیشگاهی، و آن را روضه گویند. و گویند آن بستانی از بستان های بهشت است. چه رسول الله، علیه السلام، فرموده است: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة» [میان قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است] و شیعه گویند، آن جا قبر فاطمه زهرا است، علیها السلام. و مسجد رادری است. و از شهر بیرون، سوی جنوب، صحرائی است و گورستانی است. و قبر حمزة بن عبدالطلب، رضی الله عنه، آن جاست. و آن موضع را قبور الشهداء گویند.

○ [درختکاری دل انگیز در مصر] از جمله چیزها اگر کسی خواهد که باغی سازد، در هر فصل سال که باشد بتواند ساخت. چه هر درخت که خواهد مدام حاصل تواند کرد و بنشانند، خواه مثمر و مُجمل [= باردار]، خواه بی ثمر. و کسان باشند که دلال آن باشند، و از هرچه خواهی در حال حاصل کنند. و آن چنان است که ایشان درخت‌ها در تفارها کشته باشند، و بر پشت بام‌ها نهاده، و بسیار بام‌های ایشان باغ باشد، و از آن اکثر بریار باشد از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپر غم‌ها. و اگر کسی خواهد، حمالان بروند و آن تفارها بر چوب بندند، همچنان با درخت، و به هر جا که خواهند نقل کنند. و چنان که خواهی آن تفار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تفارها بکنند و پاره‌ها بیرون آرند و درخت خود خبردار نباشد. و این وضع در همه آفاق جای دیگر ندیده‌ام و نشنیده، و انصاف آن که، بس لطیف است.

○ در وقتی که من به شهر اسوان بودم دوستی داشتم، که نام او ذکر کرده‌ام در مقدمه، او را ابو عبدالله محمد بن فلیح می‌گفتند. چون از آن جا به عیذاب می‌آمدم نامه نوشته بود به دوستی، یا وکیلی که او را به عیذاب بود، که آن چه ناصر خواهد به وی [= مقصود خود ناصر خسرو] دهد، و خطی بستاند تا وی را محسوب باشد. من چون سه ماه در این شهر عیذاب بماندم و آن چه داشتم خرج کرده شد، از ضرورت آن کاغذ را بدان شخص دادم. او مردی کرد و گفت: «والله او را پیش من چیز بسیار باشد، چه می‌خواهی تا به تو دهم؟ تو به من خط ده.» من تعجب کردم از نیکمردی آن محمد فلیح، که بی سابقه با من آن همه نیکویی کرد. و اگر مردی بی باک بودمی و روا داشتی، مبلغی مال از آن شخص به واسطه آن کاغذ بستیدمی.

غرض، من از آن مرد صدمن آرد بستدم - و آن مقدار را آن جا عزّتی تمام است - و خطی بدان مقدار به وی دادم. و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان فرستاد. و پیش از آن که من از شهر عیذاب بروم، جواب آن محمد فلیح باز رسید، که «آن، چه مقدار باشد؟ هر چند که او خواهد، و از آن من موجود باشد بدو ده، و اگر از آن خویش بدهی عوض با تو دهم، که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، صلوات الله علیه، فرموده است: «المومن لایکون محتشما ولا مفتنما» [مؤمن صاحب حشمت و فرصت جو نیست]. و این فصل بدان نوشتم تا خوانندگان بدانند که مردم را بر مردم اعتماد است، و کرم هر جای باشد، و جوانمردان همیشه بوده‌اند و باشند.

○ [در ناحیه فلج در صد و هشتاد فرسنگی مکه] مسجدی بود که ما در آن جا بودیم. اندک رنگ شنجراف و لاچورد با من بود، بر دیوار آن

مسجد بیٹی نوشتن و شاخ و برگی در میان آن بردم. ایشان بدیدند، عجب داشتند. و همه اهل حصار جمع شدند، و به تفریح آن آمدند. و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را نقش کنی، صدمن خرما به تو دهیم. و صدمن خرما نزدیک ایشان ملکی بود. چه، تا من آن جا بودم از عرب لشکری به آن جا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند: ده تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند و ایشان ده من خرما ندادند. چون با من شرط کردند، من آن محراب نقش کردم. و آن صدمن خرما فریادرس ما بود، که غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصور نمی‌توانستیم کرد که از آن بادیه هرگز نتوانیم افتاد. چه، به هر طرف که آبادانی داشت، دوست فرسنگ بیابان می‌بایست برید - مخوف و مهلك. و در آن چهار ماه هرگز پنج من گندم به يك جا ندیدم.

○ هشتم صفر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمانه [۴۴۴هـ.] بود که به شهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد. شهری است بر هامون نهاده آب و هوایی خوش دارد. و هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. و شهر دیواری حصین بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ گاه‌ها ساخته، و بر همه بارو کنگره ساخته و در شهر جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و مرتفع، و در میان شهر مسجد آدینه

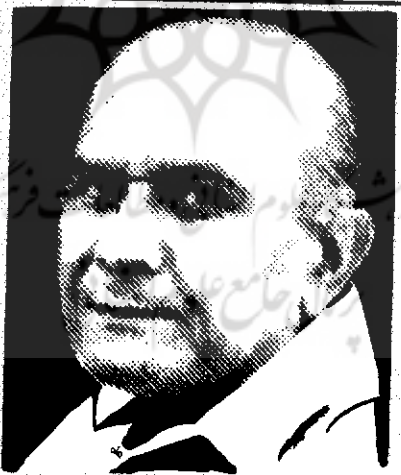
بزرگ نیکو. و اندرون شهر، همه آبادان - که هیچ چیز از وی خراب ندیدم - و بازارهای بسیار. و من در همه زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم.

○ و برادرم، خواجه ابوالفتح، به راه دشت به دستگرد آمد. و در خدمت وزیر به سوی امیر خراسان می‌رفت. چون احوال ما بشنید، از دستگرد بازگشت، و بر سر پل جموکیان بنشست تا آن که ما برسیدیم. و آن روز شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمانه [۴۴۴هـ.] بود و بعد از آن که هیچ امید نداشتیم و به دفعات در وقایع مهلكه افتاده بودیم و از جان ناامید گشته، به همدیگر رسیدیم و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای، سبحانه و تعالی، را بدان شکرها گزاردیم. و بدین تاریخ به شهر بلخ رسیدیم. و حسب حال این سه بیت بگفتم:

رنج و عنای جهان اگر چه دراز است
یا بد و با نیک بی گمان به سراید
چرخ، مسافر ز بهر ماست شب و روز
هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر برگزشتنی گذرانیم
تا سفر ناگذشتنی به در آید.

ماخذ:

سفرنامه ناصر خسرو، حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش نادر وزین پور، مجموعه سخن پارسی، ۳، جیبی، ۱۳۶۷، ۷، نوزده + ۱۹۹ ص.



به یاد زنده یاد

دکتر غلامحسین یوسفی

بس که رفتند عزیزان و دریغاً گفتیم
کاش یارب نرود یارِ دگر بارِ دگر

یوسفی رفته ولی پرتو ذاتش باقی است
که همی سرزند از مشرق انوارِ دگر

مرگ او عین حیات است و پراو گریه خطاست
گریه بر من بسزد و زنده بسیارِ دگر

از: دکتر حسینعلی سلطان زاده پسپان

از گلستان ادب رفته گلی بارِ دگر
دوستان باز خلیفه است به دل خارِ دگر

یوسفی رفته و یاران همه حیران و حزین
کز کجا باز توان یافت چنو یارِ دگر

من آزرده دل و سوخته جان هم به هراس
که مبادا به کمینم بود آزارِ دگر

جغد شویم که به ویرانه تنهایی خویش
نیست جز نوحه شب و روز مرا کارِ دگر

شرکت کتاب و نوار
زبانسرا
 قابل توجه آموزشگاههای زبان. مهد
 کودکان و علاقمندان به فراگیری زبان آموزش
 زبانهای زنده دنیا با کتاب و نوار و
 فیلمهای آموزشی ویدئویی
 تهران - خیابان انقلاب - اول وصال
 شیرازی پلاک ۲۷
 تلفن: ۶۴۶۲۱۵۲ - ۶۴۶۲۶۱۲




لجبانه

 تلفنی آگهی می پذیرد
 ۳۱۱۱۲۱۵ - ۳۱۱۵۰۸۶
 ۳۲۸۳۵۰

کنکور مکاتبه‌ای
 پزشکی تضمینی پیش‌شهریه پس از قبولی
فنی مهندسی، اقتصاد، هنر
 ۸۹۱۸۲۶ - ۶۳۹۴۰۷
 آدرس: تهران، صندوق پستی: ۲۱۸۳ - ۱۵۸۷۵ پویا

آموزش سنتور
 بطریقه علمی الی ۹ بعد از ظهر
 تماس از ۶ بعد از ظهر
 ۷۵۳۹۹۷۰

موسسه
 آموزشگاه علمی
 آزاد دخترانه
 برای
 کلاسهای کنکور
 اختصاصی و عمومی
 رشته‌های تجربی ریاضی فیزیک
 علوم انسانی و تکدرس تقویتی اول
 تا چهارم دبیرستان ثبت نام می نماید
 کلاسها در دو نوبت صبح و عصر
 تشکیل می شود
 نشانی: تهرانپارس تقاطع بزرگراه رسالت
 ورشیدنبش ۱۶۰ غربی
 تلفن ۷۷۰۹۹۲ - ۷۸۶۳۳۰۶



دانشجویان کنکور سال ۷۳
پزشکی، مهندسی، انسانی، هنر
 مؤسسه علمی راه دانش به منظور ارتقاء سطح علمی،
 سنجش، ایجاد فضای مناسب برای حضور هرچه بهتر در
 یک رقابت علمی سالم - بهره‌گیری از «تست‌های متنوع و
 نمونه سئوالات کنکور، برنامه‌ریزی صحیح، روش مطالعه
 دروس مختلف، روش صحیح تست‌زدن، روش تندخوانی
 و تقویت حافظه، روش صحیح مطالعه دروس
 زیست‌شناسی - فن پاسخگونی حدسی به تستهای ریاضی -
 فیزیک - شیمی - ادبیات و تاریخ، مشاوره درسی، آشنائی با
 فضای آزمون و مراحل آن همراه با بسیاری خدمات دیگر»
 تحت عنوان آموزش مکاتبه‌ای کلیه اطلاعات، جزوات و
 خدمات ارزنده را برای شما ارسال می‌دارد.
 جهت دریافت دفترچه راهنما و فرم ثبت نام، فرم زیر را
 تکمیل کرده و به آدرس تهران صندوق پستی
 ۱۸۷ - ۱۶۴۱۵ مؤسسه علمی راه دانش ارسال نمایید.
 تلفن: ۳۶۸۲۳۲۲

نام و نام خانوادگی آدرس
 کدپستی

با توجه به ظرفیت محدود اولویت با کسانی است که سریعاً
 اقدام نمایند. فتوکپی فرم هم قابل قبول است.
 «مؤسسه علمی راه دانش»

شهریه اقساط
 برگزاری کلاسهای نیمه فشرده کنکور
 ویژه مهندسی و پزشکی شروع اول دیماه
 تدریس، راهنمایی و دبیرستان
 ۸۰۷۱۶۳۱ و ۸۰۲۵۰۸۹